

سورئالیسم جنگ بر دامنه‌های زاگرس

درباره نمایش «دست‌هایم کو مم حسن» به کارگردانی رضا کرمی‌زاده



نوشته احسان زیورعالم

رگه‌هایی از سالوادور دالی یاسوجی



نوشته سروناز آقازمانی

رضا گشتاسب نویسنده مهمی است. نویسنده‌ای که از مرکز فاصله دارد و خودش را تبدیل به مرکزی دیگر کرده است. برای آنان که در زاگرس جنوبی زیست می‌کنند، رضا گشتاسب یک گزینه بومی ایده‌آل به حساب می‌آید. نویسنده کم‌حرف یاسوجی، با توجه به زیست خود نوعی از نوشتار را برگزیده است که برای اهالی زاگرس جنوبی آشنا و قابل درک است و برای دیگران مملو از خیال و وهم است.

رضا گشتاسب خود را در قید و بند ساختارهای کلاسیک نمی‌کند. برخلاف میل و گرایش تئاترهای استانی به شاعرانگی و رومانتیسیسم وابسته به طبیعت روستایی، گشتاسب مدرن فکر می‌کند؛ اما به زبان زادگاهش می‌نویسد. نمونه‌اش می‌شود «دست‌هایم کو مم حسن». نمایش تصویر سوررئال از ارواحی است که به نوعی هنوز بخشی از وجودشان در مکانی مانده است. سربازی در جنگ به شهادت رسیده است؛ اما آنچه از او دفن شده است، ناقص است و این نقصان به همه وجود نمایش رسوخ می‌کند. نمایشی که زمان در آن از هم می‌پاشد و مکان در هم فرومی‌رود. آدم‌ها بی‌شکل شده‌اند و مدام تغییر می‌کنند تا شاید به آنچه مطلوب شخصیت مرکزی است، برسند.

گشتاسب در «دست‌هایم کو مم حسن» شکل مرسوم نمایش‌های جنگی را بر هم می‌ریزد. نمایش یکی از شخصی‌ترین روایت‌های جنگ است. دو سرباز ساده‌دل به جنگ می‌روند؛ اما جنگ آن چیزی نیست که آنان انتظارش می‌کشند. شهادت آنان جهان روستا را برهم می‌ریزد؛ اما این بهم ریختگی چندان با روایت‌های مرسوم ارتباطی ندارد. چیزی شبیه فیلم «چه زندگی شگفت‌انگیزی است» می‌ماند. یک شخصیت از داستان حذف می‌شود و تمام زندگی‌ها از کار می‌افتد.

گشتاسب دنیای سوررئالی را به تصویر می‌کشد که برای اهالی شهرش چندان پیچیده نیست. در میان کوه‌های سر به فلک کشیده، جنگل‌های بلوط و روزهای سرد سخت و گرم طولانی، دنیایی می‌آفریند که در آن ارواح بدل به واقعیت ملموس می‌شوند. دنیایی که چندان با تعقل همخوانی ندارد. گردنه‌های سی‌سخت چنان هوش از سر می‌پراند که می‌توانی تصویری از تارتاروس داشته باشی یا در میان جنگل‌های بلوط با سکوت مواجه شوی که شاید در وهم آن با پری جنگلی روبه‌رو شوی که قصد اغوای شما را دارد. همان‌طور که شخصیت «دست‌هایم کو مم حسن» مدام در برابر اغوای سکوت صحنه قرار می‌گیرد و مقاومت می‌کند.

رضا گشتاسب به یک شیوه نوشتاری شخصی رسیده است. جایی جواب می‌دهد و جایی خیر؛ اما در «دست‌هایم کو مم حسن» بخوبی به یک تصویر وهم‌آلود از جنگ رسیده است. گشتاسب زبان آدم‌ها را از کار می‌اندازد. جنگ است و منطقی در کار نیست. یک داستان مملو از ناباوری‌ها آفریده می‌شود تا یک روح، دست خود را پیدا کند. رضا کرمی‌زاده نیز این وجه غریب نمایشنامه را برداشت کرده است. به دکوری مملو از شکست رسیده است. سطوح شیب‌دار از هر سو به مرکز صحنه کشیده شده‌اند تا جهان سوررئال گشتاسب کامل شود. جایی که قرار است یک داستان خیال‌انگیز روایت شود، خیالی که بسیاری را برنمی‌تابد. گشتاسب جنگ را از صافی جهان زیست خود عبور می‌دهد. او روایتی مستند ارائه نمی‌دهد، او خودش را در میان شلیک‌ها و انفجارها تصور کرده است. جایی که شاید دستش را جا بگذارد. ■

نمایش «دست‌هایم کو مم حسن» به نویسندگی رضا گشتاسب و کارگردانی رضا کرمی‌زاده از یاسوجی یکی از آثار مهم جشنواره امسال است. این نمایش به دفاع مقدس و شهدا می‌پردازد ولی فضایی متفاوت دارد و در بستری سوررئالیستی روایت می‌شود. دکور در این نمایش بسیار مهم است و قصه هم بخوبی ساخت و پرداخت شده است و دیگر خبری از نمایش‌های ضعیف با چنین موضوع‌هایی نیست. یکی از ظلم‌هایی که به ژانر جنگ در ادبیات نمایشی ما شده این است که حجم انبوهی از نمایشنامه‌های بی‌کیفیت نوشته و اجرا شده‌اند و فضا را به گونه‌ای غیرتئاتری شکل داده‌اند زیرا که بیشتر این آثار شعاری هستند. آفت تئاتر و هنر هم شعار است و باید جلوی آن را گرفت. سینمای اروپا و آمریکا همچنان به ماجرای جنگ‌های جهانی اول و دوم توجه دارد چون هژمونی و تبلیغات خوبی برای آنان دارد ولی فیلم‌هایی که می‌سازند از کیفیت بالایی برخوردارند و کارگردانان مطرحی هم پشت دوربین قرار می‌گیرند البته تئاتر متفاوت بوده است. برتولت برشت و اروین پیسکانور و نویسندگان بزرگ دیگری هستند که آثاری ماندگار درباره جنگ تولید کرده‌اند و البته در ایران هم علیرضا نادری متن‌های با کیفیتی دارد.

جنوب ایران آیین‌ها و داستان‌های جالبی در دل خود دارد و رضا گشتاسب هم بچه آنجاست و به آنها توجه ویژه‌ای می‌کند. گشتاسب نویسنده مهمی است چون تلاش می‌کند در فضایی متفاوت قلم بزند و فضایی سوررئال را برگزیده است زیرا در فرهنگ جنوب ایران و شهر یاسوج زیست می‌کند و این محل پر از داستان‌های رؤیاگون است. تئاتر یاسوج یا تئاتر کهگیلویه و بویراحمد با وجود هنرمندانی چون گشتاسب بخوبی شناخته شده است. او از دوره بیست و پنجم به‌عنوان کارگردان یا در کسوت نویسنده در جشنواره حضور داشته است و حالا یکی از قدیمی‌ترین هنرمندان جشنواره هم محسوب می‌شود.

رضا گشتاسب در نمایشنامه «دست‌هایم کو مم حسن» خود را از قید و بند ساختارهای کلاسیک جدا کرده است و شیوه‌ای کاملاً مدرن را پیش گرفته. او شهادتی را تصویر می‌کند که به نوعی هنوز بخشی از وجودشان در زمین مانده است. سربازی را می‌بینیم که از دست‌هایم می‌پرسد ولی بعد متوجه می‌شویم که در جنگ به شهادت رسیده است. به یک باره زمان و مکان و فضا دگرگون می‌شود و شاهد دکوری کج و معوج می‌شویم. همه چیز به هم می‌ریزد گویا ما وارد دنیای دیگری شده‌ایم.

آدم‌های نمایش تغییر شکل می‌دهند و به دنبال اعضای بدن خود هستند. رضا کرمی‌زاده، کارگردانی جالب توجهی دارد زیرا تلاش می‌کند فضا را با ریتم خوبی پیش ببرد و داستان هم از دستش در نمی‌رود. دکوری که او با کمک طراح صحنه استفاده کرده وجه غریب بودگی نمایش را پررنگ کرده و نشان از خلاقیت دارد.

سطوحی شیب‌دار را می‌بینیم که از هر سو به مرکز صحنه کشیده می‌شوند و شخصیت‌ها روی آن سر می‌خورند. این صحنه یا میدان جنگ می‌شود یا خانه. گشتاسب تلاش می‌کند از رئالیسم و مستندگویی و شعارگرایی پرهیز کند و قصه‌ای مدرن تعریف می‌کند. فکر می‌کنم اگر کارهای گشتاسب در تهران اجرای عموم بگیرند با استقبال روبه‌رو شوند اگر که تبلیغات درست‌ی بشود. ■

